



رد پای واسوخت بر جاده‌ی شعر فارسی

(از سبک خراسانی تا درخشش در قالب یک مکتب مستقل)

دکتر هادی خدیورا^۱، شیما فرجی^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۰۴

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۷/۲۷

چکیده

نویسندگان این مقاله نخست سعی دارند به ارائه‌ی تعریف دقیقی از واسوخت، انواع و اهداف آن پردازند و مشخص کنند که شاعران از چه زمان و به چه دلیل رو به سرایش اشعار واسوختی آورده‌اند. نیز تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های مضامین واسوختی در سبک خراسانی و عراقی در مقایسه با مکتب واسوخت از جمله دستاوردهای این پژوهش است. واسوخت از مصدر مرکب مرخم به معنی بیزاری و رویگردانی عاشق از معشوق می‌باشد. مضامین واسوختی از ابتدا همراستا با جریان سوخت-البته نه به فراگیری آن- بلکه همواره با شدت و ضعفی متفاوت از جانب شاعران مختلفی به شعر کشیده شده که البته پرداختن به این مضمون با اعمال پاره‌ای تغییرات امروزه نیز کاربرد دارد. مضمون واسوخت در سبک خراسان از اعتدالی نسبی برخوردار است به طوری که رفتار واسوختی به یک‌اندازه از محبّ و محبوب اشعار سبک خراسانی سر می‌زند. در سبک عراقی هرچند معشوق بر مسند ناز تکیه می‌زند و عاشق بر مفرش نیاز نزول می‌کند؛ اما رگه‌هایی کمرنگ از واسوخت‌گویی در سروده‌های شاعران سبک عراقی نیز به چشم می‌آید که در نوع خود جالب توجه است. گفتنی است این شیوه از واسوخت‌گویی که در سبک‌های خراسانی، آذربایجانی و عراقی بیشتر در لابه‌لای اشعار سوختی قرار می‌گرفت، با روی کار آمدن مکتب واسوخت تغییر نمود و شکلی مستقل یافت. واسوخت و سوخت هر دو از بطن وقوع‌گرایی زاده شدند. وقوع نیز تحت الگوی حقیقت‌سرایی و حقیقت‌انگاری شکل گرفته است.

کلیدواژه‌ها: عشق، عاشق، معشوق، وقوع، واسوخت.

۱ - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، ایران.

۲ - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، ایران. shimafarajifar@yahoo.com

مقدمه

شعر غنایی فارسی از آغاز تا کنون همواره شاهد دو جریان به ظاهر متضاد در دل خود بوده که یکی به نام «سوخت» [۱] با پویایی هر چه بیشتر و دیگری یعنی «واسوخت» همواره با رعایت پاره‌ای وسواها از جانب شعرای ادب پارسی انتخاب و به شعر کشیده شده است. واسوخت از مصدر مرکب مُرْخَم است و به معنی بیزاری و روی‌گردانی عاشق از معشوق می‌باشد. سابقه‌ی اشعاری که در آن واژه‌ی واسوخت به صورت دقیق به معنای روی‌گردانی و اعراض عاشق از معشوق باشد، به قرن دهم می‌رسد و اوج به کاربردن این واژه در سبک هندی به چشم می‌آید [۲] ولی مضمون واژه‌ی مذکور در اشعار سبک خراسانی و عراقی نیز به کار گرفته شده است.

در بررسی ساختار واژه‌ی واسوخت باید گفت: بنا به فرهنگ دهخدا پیشوند «وا» گاهی بر سر فعل می‌آید که خلاف و عکس معنی فعل را می‌رساند. به طور مثال «رفتن» و «وارفتن»، «کنش» و «واکنش» و همچنین است «سوختن» و «واسوختن». (رزمجو، ۱۳۹۰: ۸۰)

انگیزه‌ی نگارش این مقاله، یافتن پاسخی مناسب برای این موارد است: واسوخت چیست؟ چه انواعی دارد؟ هدف از سرایش اشعار واسوختی چه بوده؟ عمر اشعار واسوختی به چه قرنی می‌رسد؟ وقوع‌گویی چه نقشی در شکل‌گیری واسوخت دارد؟ و اینکه جایگاه مضامین واسوختی در سبک خراسانی و عراقی چگونه می‌باشد؟

درباره‌ی تفاوت‌های این نوشتار با پژوهش‌های واسوختی قبلی، باید گفت اگرچه این موضوع مورد توجه معدود نویسندگانی از جمله مرحوم گلچین معانی واقع شده و نوشتارهایی در قالب کتب و مقالات گوناگون تنظیم گردیده است؛ اما تنوع مثال‌های واسوختی از سبک خراسانی و عراقی و ذکر علّت تمایل شاعران از سوخت به واسوختگویی، نیز بررسی هدف و الگوی شکل‌گیری واسوخت از عمده تمایزهای

عشق‌بازی‌های شاعران برمی‌داشت، آن‌زمان بود که می‌توانستیم به صراحت حکم کنیم یک شعر حاصل حقیقت‌سرایی است یا حقیقت‌انگاری. در اصل حقیقت‌سرایی یعنی انعکاس حقیقت رابطه‌ی عاشق و معشوق از زاویه‌ی دید عاشق و حقیقت‌انگاری یعنی انعکاس وارونه‌ی ویژگی‌های معشوق از جانب عاشق.

در کل تا انتهای قرن نهم وقوع‌سرایی‌های غیر مستقل و به تبع آن گرایش‌ات سوختی و واسوختی پنهان در شعر ادامه می‌یابد تا اینکه در قرن دهم مکتب وقوع شکل می‌گیرد. در همین قرن این مکتب خود زمینه‌ساز مکتبی به نام واسوخت می‌شود. مکتب وقوع «در ربع قرن دهم شکل گرفت و در نیمه‌ی دوم همان قرن به اوج خود رسید و تقریباً تا ربع اول قرن یازدهم ادامه داشت». (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۷۰) این شیوه، چاره‌ای بود که پاره‌ای از شاعران قرن دهم برای رهایی از قید ابتدال و تکرار و برای به کارگرفتن مضمونی جدید اندیشیده بودند. ازین رو حقیقت‌گویی اما فقط بین دو قهرمان اصلی اشعار عشقی یعنی عاشق و معشوق رواج یافت (همان) از شاعران معروف این مکتب می‌توان به میرزا شرف جهان قزوینی، شهیدی قمی، وحشی بافقی، محتشم کاشانی و... اشاره کرد. (همان: ۲۷۱)

همان‌طور که گفتیم، اگرچه اوج به کارگرفتن مضامین واسوختی به قرن ده و یازدهم بازمی‌گردد، اما سرودن مضامین وقوعی و واسوختی قبل از این به صورتی پراکنده در اشعار سبک خراسانی و عراقی کاربرد داشته. نیز این مضمون امروزه گاهی بنا به مقصود سراینده‌گان به کار گرفته می‌شود.

واسوخت زیرمجموعه‌ی وقوع‌گرایی است و به تبعیت از وقوع‌گرایی می‌تواند دو جنبه‌ی حقیقت‌سرایی و حقیقت‌انگاری داشته باشد.

گونه‌های واسوخت

اشعار واسوختی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- اشعار گذار (از سوخت به واسوخت) ۲- واسوخت تمام عیار: که این گونه از واسوخت خود دو نوع دارد الف) شعر اعراضی در جهت عشق متعالی ب) شعر نفرت. همان‌گونه که از اسم اشعار گذار برمی‌آید این سروده‌ها نشان‌دهنده‌ی گذر شاعر از سوخت به واسوخت‌سرایی است. در این مرحله عاشق به آخرین حربه و حيله‌اش دست می‌یازد و آن رام کردن دل معشوق با توسل به اعراض از او است. در این گونه اشعار اگر چه سخن از ترک معشوق و گله‌گذاری از اوست اما عاشق به هیچ وجه از ته دل، دوستدار اعراض و دوری از معشوق نیست و اگر در این مرحله، معشوق تغییر مسیر بدهد و ترک جفاهای گذشته کند، عاشق به طور حتم از واسوخت، برگشته و روی به طریق سوخت‌سرایی می‌آورد. نوع غالب اشعار واسوختی از آغاز تا قرن ده و یازدهم از نوع شعر گذار (از سوخت به واسوخت) است.

چهار شاخصه‌ی اصلی اشعار مرحله‌ی گذار (از سوخت به واسوخت) در موارد

زیر خلاصه می‌شود:

۱- عاشق بر کرده‌های پیشین خود افسوس می‌خورد و به این طریق خدمات خود

را به یاد معشوق جفاپیشه می‌آورد. برای مثال:

چرا مهربانی نمایم کسی را که پیوسته نامهربانی نماید

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۴۳۵)

۲- شاعر در شعر خطاهای معشوق را به یاد او می‌آورد:

مکن‌ای دوست به ما بد نتوان کرد چنین کودک خُرد نیی تو که ندانی بد و نیک

به حدیثی مرو از پیش و به کنجی منشین نازِ بسیار ندانی که نباشد شیرین؟

(همان: ۲۸۶)

قائل به برقراری تعادل و برابری رفتار بین مُحبّ و محبوب هستند. به عبارتی در غالب اشعار عاشقانه‌ی آن‌ها اگر سخن از خیانت و بی‌وفایی باشد، هر دو طرف این رابطه در آن سهیم‌اند؛ همان‌طور که وفاداری نیز از هر دو جانب رابطه‌ی عاشقانه سرزندگی است.

سبک خراسانی نیز از لحاظ پرداختن به مضامین سوختی دارای اعتدال و مضامین سروده‌ها بیشتر در درجات پایین سوز و گداز است. [۴] ولی در برخی از اشعار سبک مذکور گاهی این اعتدال به هم می‌خورد. [۵]

به تبعیت از مضامین سوختی، مضامین واسوختی سبک خراسانی نیز از تعادل برخوردار است و همان‌گونه که عملِ اعراض از معشوق سر می‌زند- و البته غیر عادی هم نیست- در پاره‌ای موارد در سبک خراسانی از جانب عاشق صورت می‌پذیرد. البته میزان واسوخت در شعر سبک خراسانی به نسبت مکتب واسوخت محدود و کم‌رنگ بوده و واسوخت در شعر شاعران این سبک از نوع شعر گذار از سوخت به واسوخت است و آنان به کمک حرب‌های اعراض سعی در رام کردن دل توسن معشوق خویش داشته‌اند.

اشعار زیر از دیوان‌های فرخی و منوچهری انتخاب شده که در کل در بردارنده‌ی مضامین واسوختی و از نوع اشعار گذار از سوخت به واسوخت می‌باشد.

الف) فرخی سیستانی:

مرا گر چو من دوستداری نباید
چرا مهربانی نمایم کسی را
چرا دل نهم بر دل جنگ‌جویی
دل آن را دهم کو به دل دادن من
دلَم نازک و مهربانست ورنی

مرا نیز همچون تویی کم نیاید...
 که پیوسته نامهربانی نماید
 که دل زو همه رنج و درد آزماید
 برافروزد و شادمانی فزاید
 درین کار گفتار چندین چه باید

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۴۳۵)

ای تُرک دلفریب، دلِ من، نگاه دار
 تا کی بود بهانه و تا کی بود عتاب
 هر روز نو عتابی و دیگر بهانه‌ای
 جز ناز و جز عتاب چه داری دگر بیار
 این عشق نیست، جانا جنگست و کارزار
 ناخوش بود عتاب زمانی فروگذار...

(همان: ۱۹۱)

ای پسر جنگ بنه، بوسه بیار
 تو چو من یار نیابی به جهان
 این همه جنگ و درشتی به چه کار؟...
 من چو تو یابم هر روز هزار

(همو، ۱۳۷۱: ۱۸۵)

(ب) منوچهری دامغانی
 صنما بی تو دلم هیچ شکبیا نشود
 یکدل و یکتا خواهم که بوی جمله مرا
 ناز چندان کن بر من که کنی صحبت من

نکشتم ناز تو را و ندهم دل به تو هم
وگر امروز شکيبا شد فردا نشود
وآنکه او چون تو بود یکدل و یکتا نشود...
تا مگر صحبت دیرینه معادا نشود
تا مرا دوستی و مهر تو پیدا نشود...

(منوچهری ۱۳۵۶: ۱۱)

ای یار دل‌ربای، هلا خیز و می‌بیار
با من چنان بزی که همی زیستی چو پار
تازین سپس همی گه و بی‌گناه خوش زبیم
می ده مرا و گیر یکی تنگ در کنار
این نازبی کرانت توبرگیر از میان
دانی به هیچ‌حال زبونِ کسی نسیم

(همان: ۲۱۰)

ای با عدوی ما گذرنده ز کوی ما
اکنون یکی به کام دل خویش یافتی
ای ماهروی شرم‌نداری ز روی ما؟...
چندین به خیر خیر چه گردی به کوی ما؟

(همان: ۲۱۴)

صنما! گرد سَرَم چند همی گردانی
یا بکن آنچه شب و روز همی وعده دهی
بی‌وفایی کنی و نادان سازی تنِ خویش
از تو ما را نه کنار و نه پیام و نه سلام

زشتی از رویِ نکو زشت بُود گر، دانی
 یا مکن وعده هر آن چیز که آن نتوانی...
 نیستی ای بت یکباره بدین نادانی...
 مکن ای دوست که کیفر بری و درمانی...

(همو: ۱۳۸۴: ۱۴۲)

خواهم که بدانم من، جانا که چه خو داری؟
 خدمت نکنی ما را، وز ما طلبی خدمت
 رو رو، که به یکباره چونین نتوان بودن
 یا دوستی صادق، یا دشمنی ظاهر
 تا از چه برآشوبی، یا از چه بیازاری...
 یاری نکنی ما را، وز ما نبری خواری
 لنگی نتوان بُردن، ای دوست به رهواری...
 یا یکسره پیوستن، یا یکسره بیزاری...

(همان، ص ۱۴۲)

ای ترک ترا با دلِ احرار چه کارست
 من پار بسی رنج و عنای تو کشیدم
 نه دل دهدم کز تو کنم روی به یکسوی
 نه این دل ما غارت ترکان تتارست...
 امسال به هش باش که امسال نه پار است...
 نه با تو ازین بیش مرا رنج و مرارست...

(همان: ص ۱۰)

واسوخت در سبک عراقی

در بررسی رابطه‌ی عاشق و معشوق اشعار عاشقانه‌ی سبک عراقی باید گفت: از تعادلی که در سبک خراسانی در رابطه‌ی محب و محبوب برقرار است، خبری نیست و از آنجا که در بیشتر اشعار، معشوق وجهی آسمانی دارد؛ به ناچار این رابطه از تعادل خارج می‌شود و در اصل یکی بر مفرش نیاز هبوط کرده و دیگری بر مسند رفیع ناز تکیه می‌زند. به بیانی دیگر معشوق، خدایی می‌کند و عاشق، بندگی. نیز اگر تا قبل ازین معشوق سبک خراسانی دست‌یافتنی بود، در سبک عراقی دیرپاب و نایاب می‌شود و حتی امید وصالش بر اذهان، شأنِ نزول نمی‌یابد. همین شرایطِ نابرابر بین عاشق و معشوق است که باعث می‌شود تا درین دوره (سبک عراقی) شاهدِ پُر سوز و گدازترین اشعارِ سوختی باشیم. [۶]

زیبایی روح بشر به وجود پیچیدگی‌هایی است که در آن نهفته است. این پیچیدگی بیش از همه در اشعار شاعران سوخت‌سرای سبک عراقی نمایان است. شاعران این سبک بیشتر در میانه‌ی سوخت‌سرایی‌ها به مضامین واسوختی اشاره داشته‌اند. شاعران سبک عراقی در واسوخت هنوز به ثبات قدم نرسیده و یا به قولی حرف آن‌ها در واسوخت‌گویی و اعراض، از صمیم دلشان بر نمی‌آید. در این نوع واسوخت عاشق به ظاهر می‌راند، اما در جای جای اشعارش به ندایی پنهانی معشوق را به جانب خود می‌خواند و تهدید معشوق از جانب عاشق بیشتر به اندازی می‌ماند که در پی‌اش تبشیری است.

در اینجا اشعاری از سبک عراقی را نقل می‌کنیم که در آن شاعران این سبک شعری، مضمونی متوسط از واسوخت و در نمونه‌ی دوم واسوختی پرسوز و گداز را به شعر کشیده‌اند.

مشتاقی و صبوری از حد گذشت، یارا سلطان که خشم گیرد بر بندگان حضرت

گر تو شکیب داری، طاقت نماند ما را... حکمش رسد ولیکن حدی بود جفا را...
(سعدی، ۱۳۸۳: ۴۱۸)

در ابیات فوق سخن از تهدید آشکار و اندازی بارز نیست و تنها جسارت شاعر این است که بر جفا پیشگی معشوق اعتراض ورزد و بگوید که جفای پیشگی هم حدی دارد.
رفتیم اگر ملول شدی از نشستِ ما جُرمی نکرده‌ام که عقوبت کند ولیک
فرمای خدمتی که برآید ز دست ما... مردم به شرع می‌نکشند تُرک مست ما
(همان: ۴۲۹)

در این ابیات نیز عاشق عزم بر ترک یار می‌کند ولی نه به خواسته‌ی خود که به اجبار!

اما در اشعار زیر عاشق آتشی را که از غم عشق به پا شده، به باد انتقاد گرفته و سعی می‌کند این آتش

زبان‌گرفته را به قوت سخن‌های سرد خاموش سازد:

تا کی، ای آتش سودا، به سَرَم برخیزی
تا کی ای چشمه‌ی سیماب که در چشم منی
ای غم از هم‌نفسی تو ملالم بگرفت
تا کی، ای ناله‌ی زار، از جگرم برخیزی؟
از غم دوست به روی چو زرم برخیزی؟
هیچت افتد که خدا را ز سرم برخیزی؟

(همان: ۱۵۷۹)

همین شاعر در جایی دیگر می‌سراید:
ای لعبتِ خندان لب لعلت که مزیده است
سعدی در بُستانِ هوای دگری زن

با او به مراد، عشق بازی

با من نفس موافقت کو؟

(نظامی، ۱۳۸۴: ۵۴۸ تا ۵۵۰)

سنایی

در اشعار زیر سنایی اگر چه سخن از اعراض می گوید، اما با به کاربردن کلمات احترام آمیز در حق معشوق نشان می دهد حتی بر زبان راندن واژه‌ی رفتن برای او همراه با آه حرمان، لبی خشک و چشمی اشکبار است:.

ترا دل دادم‌ای دلبر، شبت خوش باد من رفتم
اگر وصلت بگشت از من روا دارم روا دارم
میان آتش و آبم از این معنی، مرا بینی
بدان راضی شدم جانا که از حالم خبر پرسی
تو دانی بادل غمخور، شبت خوش باد من رفتم
گرفتم هجرت اندر بر، شبت خوش باد من رفتم...
لبان خشک و چشم تر شبت خوش باد من رفتم
ازین آخر بود کمتر؟ شبت خوش باد من رفتم

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۵: ۹۲۵)

...داشتی در بر مرا اکنون همی بر در زدی
گر بخوانی ور برانی بر منت فرمان رواست
هر شبی گویم که خون خود بریزم در فراق
چون ز من سیر آمدی رفتم، گرانی چون کنم؟
گر بخوانی بنده باشم، ور برانی چون کنم؟
باز گویم این جهان و آن جهانی چون کنم؟

(همان: ۹۴۲)

عالم از سرکشی آن مه سرگشته شدند
 دلبری عشوه ده سرکشِ خونخوارش ده
 غم عشقش ده و عشقش ده و بسیارش ده
 با طیبی دغلی پیشه سر و کارش ده
 یک سقایی حجری سینه سبکسارش ده
 پس قلاوز کژ بیهده رفتارش ده
 مدتی گردش این گنبد دوارش ده

(مولانا، ۱۳۸۶: ۹۵۰)

اوحدی مراغه‌ای

اوحدی شاعر قرن ۷ و اوایل قرن ۸ منطق‌العشاق یا ده نامه را به تبعیت از روش خاص عراقی در ده نامه گویی می‌سراید. وی در نامه‌ی هفتم از زبان عاشق می‌سراید:

چو نزدیک خودم روزی نخوانی
 برآوردم ز پای این خار و رستم
 بسا دردی که از دوری کشیدم
 شبت خوش باد! من رفتم، تو دانی
 بیفکنم ز دوش این بار و رستم
 بسا رنجی که از هجر تو دیدم!

(آریان سرشت، ۱۳۹۰: ۱۷۰-۱۷۱)

امیر خسرو دهلوی

وی به تقلید از نظامی در خسرو و شیرین منظومه‌ای به نام شیرین و خسرو می‌سراید و در طی یکی از نامه‌ها از زبان خسرو به توصیف احوال هجران پرداخته و

آن را عتاب‌نامه می‌خواند. شاعر در قسمتی خطاب به معشوق چنین می‌سراید:

...به صد رغبت شدی با او یگانه
اگر با جز منی راضیست رایت
مرا هم خود برون کردی ز خانه
رضا دادیم ما هم با رضایت

(همان: ۱۷۴)

در مصراع آخر از بیت فوق، حُسن انتخاب در کاربرد ابهام‌برانگیز واژه‌ی «رضایت» به زیبایی انعکاس‌دهنده‌ی نوعی قهر و موضع‌گیری عاشق نسبت به معشوق است.

حافظ

حافظ نیز به شیوه‌ی سایر شعرای پیش از خود اگر شعر واسوختی می‌گفت، آن را بیشتر در میانه‌ی اشعار سوختی‌اش مخفی می‌ساخت:

با چشم پر نیرنگ او حافظ مکن آهنگ او
کاین طره‌ی شبرنگ او بسیار طرّاری کند

(حافظ: ۱۹۱)

صبحدم مرغ چمن با گلِ نوحاسته گفت:
گل بخرندید که از راست نرنجیم ولی
ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت
هیچ عاشق سخن تلخ به معشوق نگفت...

(همان: ۸۱)

البته حافظ در طی یک غزل شیوه‌ی مرسوم در ادای واسوخت را می‌شکند و نه در یک یا دو بیت، که در بیشتر ابیات غزل زیر، واسوخت‌گویی می‌کند. واسوخت این

واسوخت‌گویی در شاعران مکتب واسوخت

در قرن دهم در کنار جریان کم‌رنگ شده‌ی سوخت که افرادی چون بابا فغانی شیرازی دنبال‌کنندگانش بودند، مکتب واسوخت شکل می‌گیرد و اگر چه تا این زمان لایه‌های کم‌رنگ اندیشه‌های واسوختی در پس زمینه‌ی شعری شاعران پیش از قرن دهم وجود داشت، ولی پرداختن به مضمون واسوخت تا قبل از این هم چون نسیمی ملایم بود که هیچ‌گاه به وزندگی طوفان واسوختی قرن دهم نرسید.

در همین قرن، وحشی بافقی اندیشه‌ی محوری اشعار خود را در جلوه دادن به مضامین واسوختی قرار می‌دهد.

علاوه بر وحشی بافقی افرادی چون حسابی نطنزی، ذوقی تونی، ذهنی کاشانی، شجاع کاشانی، صافی بمی، صرفی ساوجی، ضمیری اصفهانی، ظهوری ترشیدی، قسمتی استرآبادی، میلی هروی، نقی کمره‌ای، ولی دشت بیاضی و همدمی مشهدی در جریان مکتب واسوخت قرن دهم به طبع آزمایشی پرداخته، شعر واسوختی بگویند. (گلچین معانی، ۱۳۵۰: ۱۰-۱۲)

نمونه‌هایی از اشعار واسوختی شاعران مکتب واسوخت

الف) وحشی بافقی

وحشی در سرودن اشعار واسوختی دنباله رو شاعران سبک‌های پیشین به خصوص پیرو شاعران واسوخت‌گوی سبک عراقی بوده. شعر گذار (از سوخت به واسوخت) نوعی غالب در سرایش اشعار واسوختی او است.

دل و طبع خویش را گو که شوند نرمخوتر

گله گر کنم ز خویت به جز این قدر نباشد

همه رنگ حیلہ بینم پس پرده‌ی فریبت

تو نه صید این شکاری، پی صید دیگری رو
 که دلم بهانه جو شد من از او بهانه جوتر...
 که شوند اگر تو خواهی قدری از این نکوتر
 بروای دورو که هستی ز گل دو رو دو رو تر
 که عقاب دیگر آمد به شکار این کبوتر...

(وحشی بافقی، ۱۳۸۴: ۲۲۳)

تَرک ما کردی برو هم صحبت اغیار باش
 آن که ما را هیچ برخورداری از وصلش نبود
 یار ما چون نیستی با هر که خواهی یار باش...
 از نهالِ وصلِ او گو غیر برخوردار باش

(همان: ۲۴۰)

ز کوی آن پری دیوانه رفتم
 نکو کردم خردمندانه رفتم...

(همان: ۲۸۸)

به سوی مُلک عدم گر چه از جفای تو رفتم
 اگر به لطف بگویی که بازگرد بیایم

(همان: ۳۰۳)

دل پر حسرت از تو برگردیدم و رفتم
 چو دیدم خوار خود را از در آن بی وفا رفتم
 من اگر این بار رفتم، رفتم آزارم مکن
 نشد پابوس روزی آستان بوسیدم و رفتم
 رسد روزی که قدر من بداند حالیا رفتم

(همان: ۳۲۰)

این تغافل‌های بیش از پیش در کارم مکن

(همان: ۳۲۶)

عشق می‌فرمایدم مستغنی از دیدار باش
شوق می‌گوید که آسان نیست بی او زیستن
وصل خواری برده‌های طایر بستان پرست
وصل اگر این است و ذوقش این‌که من دریافتم
صبر خواهم کرد وحشی از غم نادیدینش
چندگه با یار بودی، چندگه بی‌یار باش
صبر می‌گوید که باکی نیست گو دشوار باش
گلستان خواهی قفس مستغنی از گلزار باش
گر ز حرمانت بسوزد هجر، منتدار باش
من چو خواهم مُرد گو از حسرت دیدار باش

(همان: ۲۸۷-۲۸۸)

در غزل فوق به خوبی مشهود است که هم‌سویی و ملازم شدن عشق و ندای احساسِ شاعر با عقل وی باعث خلق این شعر واسوختی گردیده است. این قبیل اشعار اغلب یک مصلحت و چاره‌اندیشی رندانه است و به منظور رام کردن دل توسن معشوق از جانب عاشق سروده شده. زیرا شاعر به خوبی واقف است که:

کمینه‌خاصیت عشق جذبه‌ایست که کس را

ز هر دری که برانند بیش، بیشتر آید

(همان: ۲۷۷)

ب) نقی کمره‌ای

اشعار واسوختی کمره‌ای در مقایسه با اشعار واسوختی وحشی بیشتر به واسوخت

تمام عیار نزدیک است در حالی که وحشی شاعر شعر گذار از سوخت به واسوخت است. الفاظ اعراضی که این دو شاعر در اشعار به کار می‌برند از لحاظ معنوی با هم متفاوت است. به طور مثال لفظ «برو» در شعر کمره‌ای وقتی از جانب عاشق ادا می‌شود، دیگر پیام‌آور عشق نهان و تمایل واقعی شاعر به برگشت معشوق نیست. در حالی که به صورت کامل عکس این مفهوم در اعراض وحشی نسبت به معشوق نهفته است. کمره‌ای می‌سراید:

گذشت آن که پریشانی دل و جان بود
 مرا ز هجر مترسان کنون، گذشت آن روز
 نماند حسن تو معلوم کس ازان که نماند
 برو برو که نمانده‌ست رو به آبادی
 نقی تو زود به واسوختن گراییدی
 اگر ز باد صبا کاکلت پریشان بود...
 که آن‌چه سخت‌تر از مرگ بود هجران بود
 عداوتی که میان من و رقیبان بود
 ز دست جور تو آن مملکت که ویران بود
 وگر نه او ز ستم‌های خود پشیمان بود

(گلچین معانی، ۱۳۷۴: ص ۷۸۶)

من ز تقریبی از آن کو پای در گل داشت
 خوشخرام دیگر آنجا گاهگاهی می‌گذشت
 من که پیشت می‌زدم‌فریاد می‌رفتم ز خویش
 از خدنگ غمزه‌ی شوخ دگر بود اینکه من
 راست گویم، عشق دلدار دگر دارم نقی

کافرَم یک ذرّه گر مهر تو در دل داشتم
 زان سبب عمری سر کوی تو منزل داشتم
 صورت دلدار دیگر در مقابل داشتم
 پیش چشمت حالِ مرغِ نیم بسمل داشتم
 عاقبت اظهار کردم آنچه در دل داشتم

(همو، ۱۳۵۰: ص ۱۱)

نتیجه:

خلاصه‌ی سخن اینکه واسوخت به معنی اعراض و دوری عاشق از معشوق بوده و از دل وقوع بیرون آمده است. در ادبیات عاشقانه‌ی ما سوخت و واسوخت دو جریان مهم تلقی می‌شوند که از بطن وقوع زاده شده‌اند. سوخت و واسوخت تحت الگوی حقیقت‌سرایی و حقیقت‌انگاری شکل می‌گیرند. البته تشخیص حقیقت‌سرایی یا حقیقت‌انگاری بودن اشعار نیازمند داشتن اطلاعات تاریخی دقیق از زوایای زندگی عاشقانه‌ی شاعران است.

واسوختی که در شعر سبک خراسانی مشاهده می‌شود، به گونه‌ای مخفی‌تر در شعر سبک عراقی دنبال می‌شود. سرانجام این مضمون شعری مورد توجه برخی شاعران قرن دهم قرار گرفته؛ به طوری که در همین قرن، وحشی بافقی اندیشه‌ی محوری اشعارش را در جلوه دادن به مضامین واسوختی قرار می‌دهد. شعر گذار از سوخت به واسوخت نوع چیره‌ی اشعار واسوختی است که شاعران در سبک‌های خراسانی، آذربایجانی، عراقی و مکتب واسوخت به آن پرداخته‌اند. علاوه بر این، اشعار واسوختی در سبک‌های خراسانی، آذربایجانی و عراقی اکثراً به صورتی محدود و در لابه‌لای اشعار سوختی می‌آمد که با روی کار آمدن مکتب واسوخت بسامد گرفت و محدوده‌ی

پرداختن به آن از یک یا دو بیت به بیشتر ابیات یک شعر تسری یافت.

هدف عموم شاعران از سرودن این مضمون شعری از ابتدا تا قرن ده و یازدهم رام کردن دل توسن معشوق بوده که این به صورت کامل هم جهت با هدف شاعر در خلق اشعار سوختی است. زیرا همان طور که در اشعار سوختی، شاعر از روی عشق به سخن سرایی می‌پردازد؛ در واسوختی که از نوع گذار از سوخت به واسوخت است، احساسی مبنی بر عشق در شاعر حکم فرماست. ولی در اصل رنجش شاعر از معشوق، وی را بر آن می‌دارد تا به لحن واسوخت از یار گله و شکایت و حتی اعراضی مصلحتی کند. شاعر واسوخت‌گو به خوبی بر این امر واقفند است که:

کمینه خاصیت عشق جذبه‌ایست که کس را

ز هر دری که برانند بیش، بیشتر آید

(همان: ۲۷۷)

پس گاهی پیش می‌آید که معشوق را برخلاف آیین مرسوم می‌رانند و متمایل به واسوخت می‌شوند.

وحشی می‌سراید:

نه احتراز از آن جانب است همواره

گهی ز جانب وحشی هم احترازی هست

(همان: ۲۰۱)

اما در دوره‌های بعدی این هدف در سرایش مضامین واسوختی به نسبت تغییر کرده و شاعران قصد دیگری از واسوخت‌سرایی در پی می‌گیرند که این موضوع در مقاله‌ای دیگر قابل تحلیل و بررسی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. شعر سوختی، شعری است که شاعران در آن به طریق مهر گام نهاده و به هیچ قیمتی حاضر نیستند به معشوق از گل نازک‌تر بگویند و اگرچه آن‌ها در آتش جفای محبوبشان می‌سوزند، ولی شیرینی حاصل از سوز عشق را با چیزی در دنیا معاوضه نمی‌کنند.

۲. زود واسوزد ز عشق آتشین رخسارِ گل

بلبل از اینگونه ناز باغبان خواهد کشید

(لغت‌نامه، ذیل واژه‌ی واسوختن)

افسرده مکن ز تاب رشکم

واسوختنم شگون ندارد

(ذوالفقاری، ۱۳۶۹: ۱۸۲)

دل ز سودای سر زلف تو خواهد واسوخت

از سر مجرم این دود به در خواهد رفت

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۳۰۰)

۳. رابطه‌ی بی‌واسطه یعنی از میان برداشتن همه‌ی موانع (اعمّ از درونی و بیرونی) در ارتباط میان عاشق و معشوق. در چنین رابطه‌ای شاعرِ عاشق با عشقی همسان روبرو است و در صورت عدم همراهی معشوق در این راه، عاشق مجبور است چنین معشوقی را همچون مانعی از سر راه پیشرفت به سمت عشق متعالی بردارد. برای اطلاع بیشتر

نک(هفتاد سال عاشقانه، ص ۹۲)

برای مثال شاملو در شعری به نام «بدرود» می‌سراید: دریاهاى چشم تو خشکیدنى است /

من چشمه‌اى زاینده مى‌خواهم... (شاملو، ۱۳۸۵: ۲۳۱)

۴. برای انعکاس این رابطه‌ی متعادل و برابر در بین عاشق و معشوق ابیاتی از فرخی سیستانی را نقل می‌کنیم.

از تو خطایی آمد از ما خطایی آمد
شاید که هر دو گشتیم اندر خطا برابر

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۸۷)

بر تو بدلِ نجویم بر من بدلِ نجویی
هم من وفا نمایم هم تو وفا نمایی

(همان: ۳۶۱)

۵. برای مثال فرخی در انعکاس مضمونی سوختی می‌سراید:

برفت یار من و من نژند و شیفته‌وار
بدان مقام که با من به می نشست همی
به باغ رفتم با داغ و درد رفتن یار
به روزگارِ خزان و به روزگارِ بهار

(همو، ۱۳۸۳: ۸۵)

۶. حافظ در شعری سوختی می‌سراید:
میان عاشق و معشوق فرق بسیار است
چو یار ناز نماید، شما نیاز کنید

(حافظ، ۱۳۷۹: ۳۳۰)

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

۱. بلخی، مولانا جلال الدین. ۱۳۸۶. کلیات دیوان شمس. مطابق تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چاپ چهارم، تهران: انتشارات صدای معاصر
۲. حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد.. ۱۳۷۹. دیوان غزلیات حافظ. به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ بیست و هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳. دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۷. لغت نامه. چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد. ۱۳۶۳. دیوان کامل رودکی. تهران: انتشارات فخر رازی.
۵. سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. ۱۳۸۳. کلیات سعدی. محمد علی فروغی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات گیتی.
۶. سنایی، ابوالمجد بن آدم. ۱۳۸۵. دیوان سنایی غزنوی، محمد تقی مدرس رضوی، چاپ ششم، تهران: انتشارات سنایی.
۷. شمیسا، سیروس. ۱۳۸۲. سبک‌شناسی شعر. چاپ نهم، تهران: انتشارات فردوس.
۸. عراقی، ابراهیم بن بزرگمهر. بی‌تا. کلیات دیوان فخرالدین عراقی. حواشی و تعلیقات از م. درویش، تهران: سازمان انتشارات جاویدان،
۹. فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ. ۱۳۴۹. دیوان حکیم فرخی سیستانی، محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوآر.
۱۰. ۱۳۷۱. دیوان فرخی. محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوآر.
۱۱. ۱۳۸۳. گزینه‌ی سخن پارسی

ماه ادبیات. شماره ۱۶۲. صص ۸۰- ۸۴

۴. گلچین معانی، احمد. ۱۳۵۰. «واسوخت: تأثیر شعر بافقی در اردو». هلال. شماره

۱۱۲. صص ۹-۱۲